

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و دوم، دوره جدید، سال هشتم
شماره یک (پیاپی ۲۹)، بهار ۱۳۹۵، صص ۷۳-۸۸
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۰۳

در شیب کوه و ساحل دریاخاستگاه و تغییرات مفهومی اصطلاح سیف در جغرافیای تاریخی خلیج فارس

علی رسولی *

چکیده

جغرافیای تاریخی سواحل خلیج فارس، با وجود پژوهش‌های صورت گرفته، هنوز جنبه‌های ناشناخته‌ای دارد که پژوهش در آن‌ها، به کسب آگاهی‌های تازه درباره تاریخ تعاملات فرهنگی و تمدنی این منطقه می‌انجامد؛ مانند اصطلاح سیف (stīf) که در تعدادی از متون جغرافیای تاریخی، برای توصیف بخش‌های بزرگی از سواحل شمالی خلیج فارس به کار رفته است و فرهنگ‌های لغت آن را واژه‌ای عربی فرض کرده‌اند. مقاله حاضر با این پیش فرض که منشأ یک جای نام را در گام نخست، باید در ارتباط با جغرافیای تاریخی منطقه مربوط جستجو کرد، به طرح این پرسش پرداخته که اصطلاح سیف چه ارتباطی با جغرافیای تاریخی سواحل شمالی خلیج فارس داشته و از نظر مصداقی، در گذر زمان، دچار چه تغییراتی شده است؟ بررسی شواهد جغرافیایی و تاریخی و زبانی نشان می‌دهد که اصطلاح سیف ریشه در جغرافیای تاریخی سواحل خلیج فارس و زبان فارسی دارد و از قرن چهارم قمری/دهم میلادی به بعد، از نامی برای کل سواحل فارس قدیم، به نامی برای ناحیه ساحلی شیف، در شمال بوشهر امروزی، تغییر یافته است. این پژوهش با روش تاریخی انجام شده و در گردآوری اطلاعات، از تکنیک کتابخانه‌ای و پژوهش‌های شفاهی استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: سیف، شیو، جلندی‌ها، خلیج فارس.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس بوشهر (نویسنده مسئول) rasooli@pgu.ac.ir

مقدمه

در متون جغرافیایی بازمانده از سده‌های سوم قمری/نهم میلادی به بعد، اصطلاحات و جای‌نام‌های متعددی ثبت شده است که از نظر مکانی یا مفهومی، دچار ابهام هستند و می‌توانند موضوع مناسبی برای پژوهش باشند. سیف (sīf) هم واژه‌ای در زبان عربی و هم اصطلاحی در جغرافیای تاریخی خلیج فارس است و از جمله اصطلاحاتی است که در تعدادی از متون مزبور، درباره بخش‌هایی از سواحل خلیج فارس به کار رفته است؛ اما بدون اینکه درباره منشأ و مفهوم جغرافیایی یا تاریخی یا زبان‌شناختی آن اطلاع چندانی داده شود؛ از سوی دیگر، فرهنگ‌های لغت آن را جزء لغات عربی ثبت کرده‌اند. از آنجا که محدوده مکانی این اصطلاح بخش یزرگی از سواحل خلیج فارس را در بر می‌گیرد، انجام پژوهش درباره جنبه‌های مبهم آن، می‌تواند روشنگر برخی نکات درباره جغرافیای تاریخی این سواحل باشد. مقاله حاضر با این پیش فرض که منشأ و مفهوم جای‌نام‌ها و اصطلاحات جغرافیایی را در قدم نخست، باید در تاریخ و جغرافیای همان منطقه‌ای که کاربرد دارد جستجو کرد، به پژوهش درباره برخی نکات مبهم در خصوص اصطلاح سیف پرداخته است؛ سپس با بررسی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و زبان‌شناختی موجود درباره منشأ زبانی و جغرافیایی، زمان پیدایش، حدود مکانی، تعیین مکان مراکز مهم سکونت و تغییرات شکلی و مصداقی آن نتیجه‌گیری کرده است. در میان منابع، قدیمی‌ترین متنی که از سیف به عنوان بخشی از ساحل خلیج فارس یاد کرده، سفرنامه منسوب به سلیمان سیرافی، مربوط به سال ۲۳۷ ق/۸۵۱ م است. وی از سیف بنی الصفاق، در بخش شرقی ساحل ایرانی خلیج فارس، نام برده است (سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۷). یک سده بعد از سیرافی اصطخری، جغرافیا نویس اواسط سده

چهارم (متوفی ۳۴۶ ق/۹۵۷ م، مفصل‌ترین گزارش موجود را درباره سیف‌های سه گانه ارائه کرده است. اگر متن جغرافیایی ابو زید بلخی (متوفی ۳۲۲ ق/ ۸۴۶ م) که محققانی چون کرمر (Kraemer) و بارتولد (Bartold) آن را منبع اصلی اصطخری دانسته‌اند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۱) موجود بود، شاید تصور روشن تری از تاریخچه موضوع به دست می‌آمد. با این حال، از معدود زمان‌های مشخصی همچون دوره مأمون و هارون و عمرولیث که اصطخری ضمن گزارش از سیف ارائه کرده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۰ و ۱۵۰)، می‌توان نتیجه گرفت که اخبار مربوط به سیف، در کتاب او، بیش از آنکه مربوط به قرن چهارم قمری باشد، مربوط به قرون دوم و سوم قمری است. بنابراین محتمل است که اصطخری تمام یا بخش عمده این گزارش را از آثار نویسندگان متقدم، مثل ابو زید بلخی، گرفته باشد. جغرافی نویسان بعدی یعنی ابن حوقل، ابن بلخی، یاقوت، مستوفی و ابوالفدا که در این باره مطلبی نوشته‌اند بیشتر، گزارش اصطخری را تکرار یا خلاصه کرده‌اند؛ با وجود این، برخی عبارت‌ها و توصیف‌های جدید در آن‌هاست که در ضمن مقاله، بررسی می‌شوند. دسته‌ای دیگر از منابع جغرافیایی، از جمله البلدان یعقوبی، مسالک و ممالک ابن خردادبه، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم مقدسی، صور الاقالیم و نیز آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی و نخبه الدهر دمشقی، اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند.

در میان پژوهشگران جدید، نخستین بار پاول شوارتس (Paul Schwartz)، در جغرافیای تاریخی فارس که ترجمه فارسی بخش‌هایی از اثر بزرگ‌تر وی درباره جغرافیای تاریخی ایران است، با استناد به آثار اصطخری، سلیمان سیرافی، یاقوت، طبری، ابن حوقل، ابن فقیه (گویا به نقل از سلیمان سیرافی) و ابوالفدا به بررسی سیف‌ها پرداخته است؛ سپس، به این نتیجه رسیده که اصطلاح سیف به معنای ساحل، برای نواحی

است. مهاجرتی که سرآغاز پیدایش واحدهایی با عنوان سیف شد (وثوقی، ۱۳۸۰: ۷۳ تا ۷۶).

واژه سیف در فرهنگ‌های لغت و متون جغرافیایی

فرهنگ‌های عربی سده چهارم، به اتفاق، لغت سیف (sif) را ساحل البحر معنی کرده‌اند (ابن درید، ۱۹۸۷: ۸۵۰؛ ازهری، بی تا: ۶۶؛ ابن عباد، ۱۴۱۴: ۳۹۴، جوهری، ۱۴۰۷: ۱۳۷۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۲۱). از این میان، ابن فارس که متأخرترین آن‌ها محسوب می‌شود، تلاش کرده است تا این لغت را ریشه‌یابی کند. وی ذیل لغت سیف (saif)، به معنای شمشیر، نوشته است: «اصلٌ یدلُّ علی امتدادِ فی شیءٍ و طولٍ. من ذلک السَّیْفِ سُمِّیَ بذلک لامتداده: اصلی است که بر امتداد و طول چیزی دلالت می‌کند، به همین دلیل سیف (saif) به خاطر درازی‌اش چنین نامیده شده است.» سپس در تأیید این معنا، عبارت سیف البحر (sif-el-bahr) را شاهد آورده است: «و ممَّا یدلُّ علی هذا الاشتقاق، قولُهُم سیف البحر و هو ما امتدَّ معه من ساحله: و چیزی که بر این اشتقاق دلالت می‌کند سخن آن‌ها در عبارت سیف البحر است؛ زیرا که آن امتداد داشتن ساحل در کنار دریاست» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۲۱).

از این عبارت روشن می‌شود که رواج لغت سیف (sif)، در معنای ساحل، از نظر زمانی مقدم بر وجه اشتقاق پیشنهادی ابن فارس است؛ بنابراین، از آنجا که چهار لغت نویسنده قبلی درباره وجه اشتقاق سیف سکوت کرده‌اند، پیوند دادن دو کلمه سیف (saif) و سیف (sif) قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. به عبارت دیگر، چون ابن فارس در فرض خود، سیف البحر را به عنوان شاهد مثال، برای لغت دیگری آورده است کمکی به ریشه‌یابی خود سیف (sif)، در معنای ساحل، نمی‌کند. در همان حال، برخی از لغت‌نویسان، از جمله نویسندگان متهمی الارب و آندراج، علاوه بر معنای لغوی ساحل دریا، آن

ساحلی ولایت اردشیرخره، واقع در کنار خلیج فارس، به کار رفته است. شوارتس شاید به پیروی از سیرافی، سیف بنی الصفار را بنی‌الصفار نوشته است و با ابراز تردید، آنان را در سرزمین ساحلی جنوب لار و شهر صقاره، جایی نزدیک بندر ریگ، قرار داده است. او نظر تماشک (Tomaschek) را درباره قرار دادن حصن ابن عماره یا قلعه دیگدان، در محل قلعه لشتان امروزی نقل کرده است (شوارتس، ۱۳۸۲: ۱۰۸ تا ۱۱۲). شوارتس با وجود این نظریه‌های راهگشا، چون از منابع فارسی، همانند ابن بلخی و مستوفی و وصاف، استفاده نکرده و شاید از شیف امروزی نیز اطلاع نداشته، درباره مکان‌یابی خورشید و خور سیف، حدس و گمان‌های بی‌نتیجه‌ای زده است. تا حدودی هم‌زمان با شوارتس، گای لسترنج (Guy Le Strange) در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی علاوه بر منابع استناد شوارتس، از برخی آثار فارسی، همچون فارس نامه ابن بلخی و نزهه القلوب حمدالله مستوفی نیز استفاده کرده است. لسترنج ضمن همان تعریف از سیف، عماره و زهیر و مظفر را بدون اشاره به نسبت خویشاوندی آنان، سه عشیره عرب خوانده است که از آن طرف خلیج فارس، به سواحل شمالی کوچ کرده بودند. وی مکان صقاره را در نزدیکی جنابه دانسته و محل ولایت دستقان (دشتی و دشتستان امروزی) را منطبق با سیف بنی صفار حدس زده است (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۹). در سال‌های اخیر، محمدباقر وثوقی در کتاب مهاجرت اقوام در خلیج فارس، ضمن گزارش دادن و جمع‌بندی و تحلیل اطلاعات موجود، درباره علت و زمان مهاجرت اعراب ازدی جلندی به ایران، بحث کرده است. او با بررسی گزارش‌های مورخ عمانی، سرحان بن سعید، زمان مهاجرت جلندی‌ها به سواحل ایران را اوایل قرن سوم تا نیمه نخست قرن چهارم قمری/دهم میلادی دانسته

را ساحل دریای عمان نیز خوانده‌اند (دهخدا: ۸، ۱۲۲۴۶). روشن است که در این خصوص، این نویسندگان سیف (sīf) را اصطلاحی خاص، درباره سواحل جنوبی ایران منظور کرده‌اند.

جغرافیا نویسان، بر خلاف فرهنگنامه نویسان، به معنای لغوی سیف اشاره نکرده‌اند. اصطخری از سیف‌های سه‌گانه‌ای، در ساحل شمالی خلیج فارس، از گناوه تا نزدیکی‌های تنگه هرمز نام برده و به هم مرز بودن آن‌ها با دریا اشاره کرده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۴۰ و ۱۲۹ تا ۱۳۱ و ۵۵۹). ابوالفدا سیف البحر را نام ساحلی از سواحل فارس خوانده است (ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۳۷۱). یاقوت سیف‌های بنی زهیر و بنی صفار را با عبارات «مِن سَوَاحِلِ بَحْرِ فِارَس: از سواحل دریای فارس» و «علی سواحل بحر فارس: بر سواحل دریای فارس» توصیف کرده و یکی از آن‌ها را که از جنبه تا نجیرم امتداد داشته، «سیف طویل: ساحل دراز» نامیده است (یاقوت، ۱۹۷۹: ۲۹۸/۳). ذکر نشدن معنای این لغت در آثار جغرافی نویسان، ممکن است از بدیهی بودن معنای آن ناشی باشد؛ در حالی که سده سوم قمری/نهم میلادی مقارن بوده است با پیدایش نخستین متون تاریخی و جغرافیایی به زبان عربی که در ضمن، نام دریای فارس را نیز به کار برده‌اند (قهرمانی مقبل، ۱۳۹۳: ۱۸ و ۱۹). نخستین اشاره به سیف، به عنوان نام مکان، در یک اثر جغرافیایی و درباره بخشی از سواحل ایران در شرق سیراف بوده (سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۷) و از آن سو، ورود لغت سیف (sīf) به فرهنگ‌ها، مربوط به اوایل سده چهارم است؛ بنابراین، ممکن است ورود این کلمه به منابع عربی و دادن معنای ساحل به آن، از واقعیت وجود نواحی ساحلی جنوب ایران با نام سیف (sīf) ناشی شده باشد. این احتمال در بخش‌های بعدی تحقیق پی گرفته می‌شود.

سیف تا قرن چهارم: اصطلاحی برای سواحل فارس، از گناوه تا تنگه هرموز

در قرون سوم و چهارم قمری/دهم میلادی سواحلی که سیف نامیده می‌شده، در دست شعبه‌هایی از طایفه جَلندی بوده است که تبارشان را به قبیله ازد، در عمان، می‌رسانده‌اند. در گزارش‌های مربوط به پیش از قرن سوم قمری، دست کم دو شخص با نام جلندی، به عنوان حاکم تمام یا بخش‌هایی از عمان، دیده می‌شود؛ نخست جلندی بن مُستنیر در مقطعی نامعلوم از زمان ساسانیان (وثوقی، ۱۳۸۰: ۶۹ نقل از کشف الغمه) و دوم جلندی بن مسعود ازدی که در سال ۱۲۷ ق/۷۴۴ م در حال جنگ با خوارج بود (یعقوبی، بی تا: ۳۳۹). بر اساس تحقیقات وثوقی، با استناد به منابع عمانی، درگیری‌های مذهبی میان اهل سنت و اباضی‌ها و درگیری‌های قبیله‌ای میان ازدی‌ها و نزاری‌ها در قرون اول تا سوم قمری/نهم میلادی عامل عمده مهاجرت ازدی‌ها به سواحل ایران بوده است. وی نتیجه گرفته که آغاز مهاجرت جلندی‌ها به ایران، در اوایل قرن سوم قمری/نهم میلادی بوده است (وثوقی، ۱۳۸۰: ۷۳ و ۷۴).

بر پایه برخی شواهد، این تاریخ را می‌توان کمی به عقب برد. بر اساس تحقیقی که ستار عودی در منابع قرون اولیه اسلامی انجام داده است، پس از اینکه در سال ۱۳۴ ق/۷۵۱ میلادی جلندی بن مسعود در نبرد با سپاه عباسی کشته شد، افرادی دیگر از جلندی‌ها، مانند محمد بن زائده بن جعفر جلندایی و راشد بن نظر جلندایی، تا ۴۴ سال بعد بر عمان حکومت کردند و سرانجام در سال ۱۷۷ ق/۷۹۳ میلادی از بین رفتند (عودی، ۱۳۶۷: ۴۷۹۲). از طرف دیگر، ابن حوقل و اصطخری که درباره زمان مهاجرت آن‌ها سکوت کرده‌اند، از شخصی به نام جعفر بن ابی زهیر، به عنوان سر دودمان شاخه بنی زهیر از جلندی‌ها، در زمان هارون الرشید (۱۷۰ تا ۱۹۳ ق/۷۸۶ تا ۸۰۸ م یاد کرده‌اند که خراج کوار، در فارس را به مقاطعه

داشت. همچنین، از یکی فرزندان او به نام ابو ساره نام برده‌اند که در زمان مأمون (۱۹۸ تا ۲۱۸ ق/ ۸۱۳ تا ۸۳۳ م، در فارس، دست به شورش زد (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۰ و ۱۵۰؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۶۹). اصطخری دست کم سه نسل از جلندی‌ها را که تا زمان تألیف مسالک و ممالک در کاریان مستقر بودند، برشمرده است: احمد بن حسن، پسرش حُجر، و فرزندان حجر (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۰). از این طریق، تعیین زمان دقیق ممکن نیست؛ ولی به طور معمول، می‌توانیم سه نسل را از زمان نگارش کتاب اصطخری تا اواخر قرن دوم قمری/ هشتم میلادی، مقارن زمانی که جعفر بن ابی زهیر در فارس ساکن بود، به عقب ببریم. بنابراین، اگر مهاجرت جلندی‌ها را به ایران، در زمان هارون الرشید فرض کنیم، علت این رویداد می‌تواند به خاتمه حکومت خاندان جلندی در عمان، در سال ۱۷۷ ق/ ۷۹۳ م مربوط باشد.

از سوی دیگر، در منابع، نشانه‌های کم رنگی از مهاجرت گروهی از ازدی‌ها، در دوره ساسانی به چشم می‌خورد. مورخی عمانی داستانی درباره مهاجرت سلیمه، پسر مالک بن فهم از سران ازدی، با همراهانش به بندر جاسک نقل کرده است. او افزوده است که آن‌ها در خاک ایران ازدواج کرده و صاحب فرزندی شده و به بنی الاسفاهیه معروف شدند (ازکوی، ۱۹۸۰، نقل از وثوقی، ۱۳۸۰: ۶۱). زمانی که این روایت را در کنار تفسیر جغرافی نویسانی که آیه «و کان وراءهم ملک» یاخذ کل سفینه غصبا: در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتی‌ها را به غصب می‌گرفت» (کهف: ۷۹) را در شأن جلندی‌های مستقر در حصن ابن عماره دانسته‌اند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۲۹) قرار دهیم، به نظر می‌رسد که در سده چهارم قمری/ دهم میلادی، تصویری از سابقه طولانی حضور جلندی‌ها یا ازدی‌ها در سواحل ایران وجود داشته است. البته این احتمال نیز وجود دارد که چنین روایاتی، تلاشی آگاهانه از سوی جلندی‌ها، برای

خلق پیشینه‌ای دراز برای مهاجرتشان بوده باشد. محتمل است که مهاجرت جلندی‌ها به علت ابهامی که در تعیین هم‌زمان مرزهای دو سیف بنی عماره و بنی الصفار وجود دارد، نه یکباره بلکه به مرور زمان صورت گرفته است. با این فرض و در فقدان شواهد کافی، ترتیب احتمالی این مهاجرت را با استفاده از تقدم و تاخیر ذکر آن‌ها در منابع، تنها می‌توان گمانه زنی کرد. این ترتیب بدین قرار است: بنی صفار در گزارش سلیمان سیرافی، بنی عماره و سپس بنی زهیر در گزارش اصطخری (سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۷؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۴۰ و ۱۲۹ تا ۱۳۱). با این تحلیل، می‌توان گفت که مهاجرت جلندی‌ها با بنی صفار شروع شده و با بنی زهیر خاتمه یافته است. در هر صورت، ابهام درباره این زمان و ترتیب مهاجرت همچنان باقی می‌ماند.

سیف بنی صفار

اصطخری درباره سیف بنی صفار، در مقایسه با سیف‌های دیگر، اطلاعات کمتری ارائه کرده: صفار از دودمان جلندی بوده، سیف بنی صفار از نواحی اردشیرخوره، در همسایگی جنوبی زم کاریان بوده است. تعداد قلعه‌های مستحکم آن، در مقایسه با دیگر نواحی فارس، بیشتر بوده و از جمله شهرها یا آبادی‌های آن، باسکوت و باورم بوده که اصطخری به جز ذکر نام، اطلاع دیگری درباره آن‌ها نداده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۹۰ و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۰ و ۱۳۰). در منابع دیگر و در جغرافیای امروزی سواحل، از باسکوت اثر و نشانه‌ای در دست نیست؛ اما دو روستا با نام‌های قدیمی باورد و باوردان در شهرستان لنگه وجود دارد که ممکن است با باورم مندرج در کتاب اصطخری ارتباط داشته باشند. باورد در شمال شرقی لنگه (شمال کنگ) و باوردان در شمال غربی لنگه (شمال شرقی چارک) قرار دارد.

سیف عماره

قلمرو آل عماره با عنوان سیف عماره یا سیف جلندی، از نقطه‌ای در جنوب سیراف، بعد از بطن عمله، شروع می‌شده و در امتداد ساحل تا رویست، در مرز کرمان و رو به روی قشم و تارم، ادامه می‌یافته است. آن‌ها در امتداد ساحل، شبکه‌ای از دژهای نزدیک به هم داشته‌اند که معروف‌ترین آن‌ها کوشک ابن عماره یا قلعه دیگدان بوده است که به نظر می‌آید نام قدیمی‌تر آن بوده است. اصطخری محل دقیق قلعه را مشخص نکرده است؛ اما فاصله آن تا مهرویان را که «درازترین مسافت اقلیم فارس» خوانده، از راه دریا، یکصد و شصت فرسنگ ذکر کرده است. وی این قلعه را به عنوان بلندترین و آبادترین قلعه فارس، مستحکم و نفوذناپذیر و مکان مناسبی مشرف بر دریا توصیف کرده است که آل عماره از آنجا عبور و مرور کشتی‌ها را زیر نظر داشته‌اند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۴۰ و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۳ و ۱۲۰ و ۱۲۹ و ۵۹۹؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۴۲).

به نظر می‌رسد این دژ مستحکم و شبکه دژهایی که آل عماره در طول ساحل در اختیار داشتند، باعث می‌شد آن‌ها عبور و مرور کشتی‌ها را در خلیج فارس کنترل کنند و این ابزار اصلی قدرت مالی آن‌ها بود. در همین مکان بود که آل عماره یک دهم بار یا ارزش بار کشتی‌ها را می‌گرفتند، و «املاک وسیع و ضیاع بسیار و قوت و شوکت و عدتی» که اصطخری برمی‌شمارد، با اتکا به همین مزایا بود. دفاع موفقیت‌آمیز آن‌ها در برابر لشکرکشی دو ساله عمرولیث صفاری (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۰۳ و ۱۲۹ تا ۱۳۰) از همین دو عامل، یعنی قدرت مالی ناشی از باج‌گیری از کشتی‌ها و وجود استحکامات، ممکن شد.

پاول شوارتس که نظر تماشک درباره انطباق محل حصن ابن عماره با قلعه لشتان در حوالی کنگ را نقل

شوارتس با استناد به گزارش اصطخری و با تردید، مکان سیف بنی صفار را در سرزمین ساحلی جنوب لار تعیین کرده است؛ اما اضافه کرده است که در این صورت، باید از آن به عنوان مرز شرقی سیف بنی زهیر نام برده می‌شد (شوارتس، ۱۳۸۲: ۱۰۹). به نظر می‌رسد این تردید در اصل، ناشی از تناقضی است که در گزارش اصطخری وجود دارد. اصطخری در حالی که سیف را ساحل دریا خوانده و از سیف بنی صفار نام برده، محدوده مشخصی در ساحل برای آن مشخص نکرده است. شاید با رجوع به منابع قدیمی‌تر، این ابهام را بتوان تا اندازه‌ای برطرف کرد. در گزارش منسوب به اوایل قرن سوم قمری/نهم میلادی، از سلیمان سیرافی، این عبارت آمده است: «در مشرق این دریا میان سیراف و مسقط سیف بنی الصفاق و جزیره ابن کاوان است» (سیرافی، ۱۳۸۱: ۵۷).

اگر بنی الصفاق را همان بنی صفار بدانیم و جزیره ابن کاوان همان برکاوان و لافند مندرج در گزارش ابن حوقل باشد (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۳۷)، این قطعه می‌رساند که سیف بنی صفار از شرق سیراف تا رو به روی جزیره قشم امروزی امتداد داشته و این همان منطقه‌ای است که اصطخری سیف بنی عماره را در آن قرار داده است. این تناقض، به علاوه نیامدن ذکر سیف‌های دیگر در گزارش سلیمان، نشان می‌دهد که اشاره اصطخری به سیف بنی صفار، در واقع روایتی از گذشته‌های دورتر است و در زمان او، جای بنی صفار را بنی عماره گرفته بود. از سوی دیگر، ابن حوقل به همسایگی زم کاریان با سیف بنی صفار اشاره کرده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۳۹). در این صورت، ممکن است که ازدی‌های کاریان که برخی منابع به آن‌ها اشاره کرده‌اند (وثوقی، ۱۳۸۰: ۷۵، نقل از جیهانی)، از تبار رهبران بنی صفار بوده باشند که پیش یا در آغاز قرن چهارم، از سواحل به مناطق داخلی فارس مهاجرت کرده بودند.

مشخص نیست مرجع ضمیر آن بنی زهیر است یا آل جلندی، آن‌ها را از فرزندان سامه بن لوی خوانده است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۰). محتمل است که جعفر بن ابی زهیر نخستین شخص برجسته و بانفوذ این دودمان بود. او در زمان هارون الرشید، خراج کوار را به مقاطعه داشت و خلیفه را به کاهش مقدار خراج این ناحیه تشویق می‌کرد (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۵۰).

اصطخری در شرح رویدادهای بعدی، کران واقع در فاصله ده فرسنگی (حدود شصت کیلومتری) از سیراف یا یک روز سفر در راه سیراف به دارابگرد را مسکن و مقام ابی زهیر خوانده است. وی در نهایت افزوده است که مظفر، پسر جعفر بن ابی زهیر، دستقان (دشتستان و دشتی) و نواحی ساحلی میان جنبه و نجیرم را در دست گرفت و در شهر ساحلی صقاره مستقر شد؛ سپس، سایر اعضای خاندان ابی زهیر از پایین نجیرم تا مرز بنی عماره را مالک شدند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۱). یاقوت آن بخش از سواحل، یعنی از جنبه تا نجیرم را که به نوشته اصطخری در دست مظفر بن جعفر بن ابی زهیر بوده، سیف آل المظفر نامیده و آن را با عبارت «سیف طویل: ساحل دراز» وصف کرده است (یاقوت، ۱۹۷۹: ۲۹۸/۳). افزایش نفوذ و قدرت بنی زهیر که باعث شده است اصطخری تعبیر «ملوک آن سیف» را برای آن‌ها به کار ببرد، از آنجا آشکار می‌شود که یکی از افراد آن به نام ابو ساره، در زمان مأمون (۱۹۸ تا ۲۱۸ق)، شورش را در فارس سامان داد و به تعبیر اصطخری، در آنجا «متغلب و قادر» شد (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۳۰). ترتیب مکانی این گزارش، سیر حرکت بنی زهیر را از داخل فارس به سمت دریا نشان می‌دهد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد که بنی زهیر با استفاده از موقعیتی که در نواحی داخلی فارس و در نتیجه ارتباط با دستگاه خلافت به دست آورده بودند، نفوذ و اقتدار خود را در سواحل برقرار کرده باشند.

کرده، خود با استناد به اصطخری، آن را در منتهی‌الیه جنوب شرقی فارس در جایی واقع در ساحل مقابل قشم تا کیش قرار داده است (شوارتس، ۱۳۸۲: ۱۶ و ۱۱۱). عبارات اصطخری که ابن حوقل نیز مضمون آن را تکرار کرده چنین است: «پس از آن [سیراف و بطن عمله] می‌گذرد بر کناره دریا بر مواضع ممتنع و بریده و منقطع و کوه و بیابان، تا آنجا که به کوشک ابن عماره می‌رسد» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۴۰؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷). این توصیف با نواحی حد فاصل سیراف و تنگه هرمز منطبق است و اگر با مشخصاتی که برای قلعه دیگدان ذکر شد، کنار هم گذاشته شود، مکان قلعه را باید جایی در حوالی بندر لنگه جستجو کرد. با این فرض، در سواحل میان سیراف و هرمز، دو نقطه را می‌توان به عنوان محل احتمالی قلعه در نظر گرفت: نخست قلعه لشتان بر فراز شاهین کوه در شش کیلومتری شمال شرقی لنگه و در مجاورت روستای بارچاه که از نظر صعب‌العبور بودن، با توصیفات اصطخری از حصن ابن عماره مشابهت دارد. هر چند که لشتان با ساحل دریا در حدود ۷ کیلومتر فاصله دارد، از فراز آن، حرکت کشتی‌ها دیده می‌شود. موضوعی که ممکن است در این همانی لشتان و دیگدان خلل وارد کند، مدت زمانی است که برای طی کردن این مسافت و ساحل دریا باید سپری می‌شد. احتمال دوم این است که حصن ابن عماره با روستای بندری کلات در غرب لنگه تطبیق می‌کند. کلات در دهستان مقام، از بخش شیبکوه، واقع است که نام آن یادآور وجود دژی در آنجاست.

سیف‌های بنی زهیر و آل مظفر

ساحل ممتد از جنبه تا نزدیکی‌های قلعه ابن عماره، به نام فرزندان ابی زهیر که شاخه‌ای از جلندی‌ها بودند، سیف بنی زهیر خوانده می‌شد. اصطخری در جمله‌ای که

سیف از قرن چهارم به بعد؛ نامی برای ناحیه سیف

ناحیه شمالی از بخش مرکزی بوشهر امروزی، دهستان‌های حومه و انگالی را شامل می‌شود. سیف (Šīf) بندری است از توابع دهستان حومه که در فاصله شش کیلومتری شمال شهر بوشهر، در جنوب انگالی و در منتهی‌الیه تالاب حلّه قرار دارد. رود حلّه که از به هم پیوستن رودخانه‌های دالکی و شاهپور تشکیل شده است، در این ناحیه به خلیج فارس می‌ریزد. به نظر می‌رسد که از قرن چهارم قمری/دهم میلادی به بعد، جغرافی نویسانی همانند اصطخری و ابن بلخی و یاقوت، اصطلاحاتی مثل سیف و خور السیف و سیف البحر را در اشاره به همین منطقه به کار برده‌اند.

در گزارش اصطخری، علاوه بر تعریف نواحی ساحلی ممتد از جنبه تا حوالی تنگه هرمز به عنوان سیف، مکان مشخص‌تر و محدودتری به همین نام نیز درخور تشخیص است: «پس [از جنبه] به کناره دریا می‌رود تا به نجیرم. بر کناره دریا موضعی هست که آن را سیف می‌گویند و آن میان جنبه و نجیرم است و در آنجا دیه‌ها و مزرعه‌ها و خانه‌ها [ی] از یکدیگر دور ساخته بسیار می‌باشد. پس از آن [نجیرم] می‌روند تا به سیراف می‌رسند» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۴۰). بر خلاف توصیف مفصل اصطخری، ابن بلخی جغرافی نویسنده قرن پنجم، غیر از شرح مختصری از سیف‌ها که پیش از این ذکر شد، هنگام مشخص کردن حد و مرز فارس یا نواحی تابعه، به تناسب موضوع، تنها نامی از سیف آورده است (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۲۱ و ۱۳۵)؛ ولی درباره قلعه‌های ساحلی، آبادی‌های باسکوت و باورم و شهر ساحلی صفاره سکوت کرده است. تنها جایی که ابن بلخی اطلاعاتی تازه از سیف داده، در ذکر منازل راه شیراز به سیف بوده است (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶۳). او نام سیف را به عنوان نقطه مسکونی مشخصی بر ساحل دریا، در منتهی‌الیه راه شیراز به ساحل، ذکر کرده و به این ترتیب نشان داده که سیف

را به جای گستره نوار ساحلی، به عنوان موضع یا جایگاه مشخصی می‌دیده است. بنابراین در گزارش ابن بلخی، ذکر نام سیف درباره قلمروهای بزرگ ساحلی را در واقع می‌توان تکرار تعبیر متون قدیمی‌تر و خبری مربوط به گذشته دورتر، به زمانی در قرون دوم و سوم، قلمداد کرد.

یاقوت علاوه بر تکرار گزارش اصطخری درباره سیف‌ها، برای نخستین بار و به صراحت، از خور السیف به عنوان یک شهر نام برده و آن را چنین توصیف کرده است: «و هو موضعٌ دونَ سیراف الی البصره و هی مدینه فیها سُویقٌ یَتَزَوَّدُ منه مسافرُ البحر: جایی است در مسیر سیراف به بصره، شهری با بازاری کوچک که مسافران دریا در آن خواروبار خود را فراهم می‌کنند» (یاقوت، ۱۹۷۹: ۴۰۰/۲). در ترجمه فارسی مشترک، خور السیف به عنوان «شهرکی نزدیک سیراف که کشتی‌ها داخل آن می‌شوند» وصف شده است (یاقوت، ۱۳۴۷: ۷۶). ابوالفدا با استناد به همین منبع، جمله را با اندک تفاوتی نقل کرده است: «شهرکی است پایین‌تر از سیراف که از دریا خلیجی بدان داخل شود» (ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۳۷۱). بدین ترتیب، به نظر می‌رسد سیف در گزارش ابن بلخی درباره راه شیراز به اعمال سیف و خور السیف در گزارش یاقوت، در میان راه سیراف و بصره، در واقع به یک مکان اشاره می‌کنند.

آنچه از این پس مایه سردرگمی می‌شود، گزارش یاقوت از مکانی به نام خورشید است: «آبادی زیبایی است در سرزمین ساحلی فارس. با کشتی پس از گذشتن از رشته باریکی از دریا که حدود یک فرسنگ طول دارد به آنجا می‌توان رسید، بزرگ است و بازاری دارد و بین سینیز و سیراف قرار گرفته» (یاقوت، ۱۹۷۹: ۴۲۳/۲؛ شوارتس، ۱۳۸۲: ۹۷). به نظر می‌رسد اشاره حمدالله مستوفی به خوراشی نیز که علاوه بر تکرار گزارش ابن بلخی از سیف‌ها، از نجیرم و خوراشی از توابع سیراف نام برده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۷)، به همین خورشید مندرج در یاقوت معطوف باشد. ظاهر متفاوت دو نام

شکل گفتاری خور السیف در میان فارسی زبانان بوده، ممکن است یاقوت و مستوفی متوجه یکی بودن این دو نام نشده و آن‌ها را دو مکان جداگانه پنداشته باشند.

از طرف دیگر، ابوالفدا در همان جایی که به تکرار گزارش یاقوت از خور السیف پرداخته، به سیف البحر نیز اشاره کرده است: «نام ساحلی است از سواحل فارس مشتمل بر قراء و مزارع. جایی است بس گرم» (ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۳۷۱). با کنار هم قرار دادن گزارش یاقوت از خور السیف و توصیف‌های ابن بلخی از راه شیراز به سیف و خوری که شیف امروزی را در بر گرفته است، این احتمال مطرح می‌شود که خور السیف با شیف مطابقت دارد. به همین ترتیب، سیف البحر مذکور در تقویم البلدان، با نواحی شرقی مجاور شیف یا ناحیه انگالی منطبق می‌شود. در میان منابع متأخر، فسایی ضمن توصیف موقعیت این بندر در یک فرسخ و نیمی (حدود نه کیلومتری) شمال شرقی بوشهر، به اهمیت گذشته آن اشاره کرده است: «در قدیم شیف بندر معتبری بوده» (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۳۳۵). واپسین زمان رونق یابی شیف، مقاطعی ناپایدار در دو دهه نخست قرن بیستم میلادی/ دو دهه پایانی قرن سیزدهم شمسی بوده است که در رقابت‌های میان خوانین چاهکوتاه از یک طرف و خوانین انگالی و حیات داوود از طرف دیگر، در مواقعی با اعمال نفوذ خوانین انگالی، مسیر بوشهر به شیف به جای مسیر بوشهر به احمدی، به عنوان مسیر اصلی تجارت و رفت و آمد کاروان‌ها میان بوشهر و شیراز به کار می‌رفت (زنگنه، ۱۳۸۶: ۱۱۰ و ۱۳۶ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۷۲). البته این احیا ناپایدار بود؛ ولی صرف این ایده، موقعیت مهم شیف را به عنوان یکی از مبادی بندری خلیج فارس به سمت شیراز یادآوری می‌کند که در گذشته‌های دورتر نیز می‌توانسته است در کانون توجه باشد.

با این فرض‌ها و با توجه به حدس شوارتس درباره مکان شهر صقاره، در حوالی بندر ریگ، محتمل است که

خور السیف و خورشید و گزارش جداگانه یاقوت از آن دو، در نگاه نخست دو جای مختلف را نشان می‌دهد. شاید همین دوگانگی، شوارتس را به سمت تطبیق‌های مختلفی برای خور سیف هدایت کرده است: «مصوب رود مند یا خور زیارت، یا مصوب رودخانه کوچک‌تر دیگری، یا ده بیدخان در شمال نابند» (شوارتس، ۱۳۸۲: ۹۷)؛ اما شباهت دو گزارش و قرار دادن خور السیف و خورشید در حد فاصل سیراف به بصره و سیراف به سینیز، می‌تواند حدس مشخص‌تری را موجب شود.

به نظر می‌رسد مکان خورشید یا خوراشی که یاقوت آن را مکانی متفاوت از خور السیف فرض کرده است، با توجه به شباهت توصیف دو مکان و باریکه یک فرسنگی (حدود شش کیلومتری) که کشتی‌ها طی می‌کردند، تنها در دو نقطه، در فاصله سیراف و سینیز می‌توانست باشد: یکی خور شیف که اکنون بندر شیف در آن، در فاصله یک فرسنگی از بوشهر واقع است؛ دوم خلیج امامزاده در شمال غربی بندر ریگ و کنار گناوه کنونی. اما همان‌طور که شوارتس نیز اشاره کرده است: کنار این خلیج، در فاصله پنج و نیم کیلومتر از دریا، جنابه قرار داشت (شوارتس، ۱۳۸۲: ۱۶۴ و ۱۶۵)؛ بنابراین، خورشید تنها می‌توانست در ساحل خور شیف واقع شده باشد.

اما علت این دوگانگی میان خورشید یا خوراشی با خور السیف چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، شاید شکل خور شیف که وصاف به جای خور السیف به کار برده است (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۸۶)، راهگشا باشد. وصاف در اواخر قرن هفتم قمری/ سیزدهم میلادی، آنجا را با عنوان خور شیف، محل تجدید قوای سلجوقشاه و مکانی مناسب برای فرار او از راه دریا ذکر کرده است (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۸۶). از گزارش وصاف برمی‌آید که در این زمان، خور شیف بندری آباد و محل ارتباط و سفرهای دریایی بوده و پادگانی نظامی، به فرماندهی مقامی با عنوان شحنه، در آنجا مستقر بوده است. با این احتمال که خور شیف

نام‌ها اشکال تغییر یافته و تحریف شده‌ای از واژه سیف هستند یا به اصطلاح قدیمی‌تری مربوط می‌شوند که منشأ نام سیف هم بوده است؟» در پاسخ به این پرسش، ممکن است ترکیبی از شواهد و اطلاعات زبان شناختی و جغرافیایی روشن‌تر باشد. به طور کلی، ارتباط احتمالی جای‌نام‌های امروزی شیوو، شیبکوه (شیوگوه و شی‌کوه)، شیگو بار و شیف با جای‌نام از یاد رفته سیف، مستلزم این است که اولاً چهار نام نخست ریشه و منشأ مشترکی داشته باشند؛ دوماً میان آن ریشه مشترک و جای‌نام سیف امکان تبدیل بوده باشد.

شیبکوه (šībkūh) و در گویش‌های محلی شیوگوه (šīvkoh) و شی‌کوه (šīkoh)، نام بخشی ساحلی از توابع شهرستان لنگه، در استان هرمزگان، به مرکزیت بندر چارک است. این محل در حد فاصل گاوبندی و لنگه قرار دارد؛ اما این نام علاوه بر بخش امروزی شیبکوه، به طور غیر رسمی، به منطقه جغرافیایی بزرگ‌تری شامل بخش‌هایی از جنوب شرقی استان بوشهر امروزی و غرب هرمزگان که از کنگان تا نزدیکی لنگه امتداد دارد نیز اطلاق می‌شود. این منطقه، چنان‌که از نام آن برمی‌آید، کم‌عرض‌ترین بخش از نوار ساحلی را در حد فاصل جنوبی‌ترین قسمت کوه‌های زاگرس و خلیج فارس شامل می‌شود. اقتداری گستره ساحل شیبکوه را از بنک در سیزده کیلومتری مشرق دیر تا بندر چارک، به طول ۲۵۰ کیلومتر مشخص کرده و بنادر شیبکوه را چنین برشمرده است: کنگان، طاهری (سیراف)، عسلویه، نابند، بتن، شیوو، چیرو، چارک، مغو، نخیلو، حصینه، کلات، مجامیل، مقام، و کلات العبید (اقتداری، ۱۳۸۹: ۱۵۵ تا ۱۵۷ و ۲۲۳). بخش‌های مختلف این منطقه، در تقسیمات دوره قاجار تا به امروز، با عناوین مختلفی همچون شیبکوه لارستان یا شیبکویه، فومستان (گاوبندی)، بنادر دشتی و بلوک کنگان خوانده شده است (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۴۶۲ و ۱۵۱۹ تا ۱۵۲۱؛ سدیدالسلطنه، ۱۳۷۱: ۵۶ و ۵۷، ۱۶۵ و ۱۶۶)؛ اما

خور السیف یا شیف امروزی همان صقاره قرن دوم باشد که به نوشته اصطخری، محل استقرار مظفر بن جعفر بن ابی زهیر بوده است. در این صورت نام مرکز، یعنی صقاره، به مرور زمان به نام کل قلمرو، یعنی سیف، تغییر کرده است؛ بنابراین، می‌توان حدس شوارتس را که صقاره را جایی نزدیک بندر ریگ مکان‌یابی کرده است (شوارتس، ۱۳۸۲: ۱۱۲) با انطباق صقاره، با سیف مندرج در فارس نامه ابن بلخی، تکمیل کرد.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که در طول قرن سوم قمری/نهم میلادی، کاربرد اصطلاح سیف با نوعی زوال و کاهش مواجه شده است. از یک نظر، علت این امر ممکن است زوال حکومت مستقیم خلفا و آغاز قدرت‌یابی دودمان‌های ایرانی باشد که به کاهش اقتدار جلندی‌ها در سواحل خلیج فارس منجر شد؛ از نظر دیگر، ممکن است به تمرکز تدریجی مهاجران جلندی، در نواحی معینی از سواحل خلیج فارس باز گردد. این موضوع در شکل فرهنگی و زبانی، به صورت زوال کاربرد فراگیر اصطلاح سیف برای گستره کلی سواحل فارس و فرو کاستن آن به نواحی محدودتر و مشخص‌تری در این سواحل و در نهایت، ظهور شکل نیمه پارسی آن، یعنی شیف، جلوه‌گر شد.

از شیو (šīv) تا سیف (sif)؛ ریشه‌یابی جغرافیایی و زبانی اصطلاح سیف

در نواحی کناره‌ای خلیج فارس که زمانی جزو محدوده سیف‌های سه‌گانه بوده است، امروزه جای‌نام‌هایی وجود دارد که تداعی کننده کلمه سیف هستند. بندر شیف که ارتباط آن با سیف نشان داده شد، ناحیه شیبکوه، ساحل شیکوبار و بندر شیوو از جمله این مکان‌ها هستند. وجود و قدمت این جای‌نام‌ها و شباهتی که با نام سیف دارند، فرض ارتباط میان آن‌ها را مطرح می‌کند. چنین فرضی این پرسش را موجب می‌شود: «این

موقعیت شیوو، در نوار باریک ساحلی و در مجاورت کوه و دریا تناسب دارد. در نیمه قرن نوزدهم میلادی، سفرنامه نویسی در توصیف موقعیت آن نوشته است: «بندر شیوو در وسط بندر نخیلو و بندر نابند واقع است در جایی که فاصله آنجا از زنجیره کوه به قدر یک تیر پرتاب است» (آل داود، ۱۳۷۷: ۱۱۴ و ۱۱۵).

به نظر می‌رسد، با وجود اینکه شیوو امروزه معروفیت چندانی ندارد، دست کم در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، اهمیت بندرگاهی برای مناطق مجاور داخلی داشته است. همان نویسنده ادامه داده است که بیگرایی لار اصرار بسیاری بر استفاده از این بندر و آباد کردن آن داشت و حتی تلاش کرد نام شیوو را به محمدیه تغییر دهد (آل داود، ۱۳۷۷: ۱۱۵). همچنین، سدیدالسلطنه شیوو را بندرگاه گاوبندی خوانده و اشاره کرده که در میان مردم آنجا، شغل غالب تجارت و غواصی است (سدیدالسلطنه: ۱۳۷۱، ۱۶۵). منابع چندان توجهی به این بندر کوچک نکرده‌اند؛ اما این توصیف‌ها نشانه‌ای از اهمیت موقعیت بندر شیوو، در تاریخ محلی جنوب فارس است. شاید در دوره‌های گذشته نیز، چنین رویه‌ها و بی‌توجهی‌هایی تکرار شده باشد.

جستجو در وجه تسمیه سه جای نام نخست، اشتراک لفظی و معنایی آن‌ها را نشان می‌دهد. شیبکوه و اشکال گفتاری آن، شیوگه و شی گه، به معنای دامنه کوه است و در نواحی جنوب، در اصطلاح به مناطق حد فاصل کنگان تا حوالی لنگه گفته می‌شود. شیبکوه همچنین، نامی برای کوه‌های این منطقه است که ناحیه ساحلی را از نواحی داخلی جدا می‌کنند و نام‌های محلی گوناگونی دارند. شیکوبار به معنای بنادر دامنه کوه است و در اصطلاح، به بنادر ناحیه شیبکوه گفته می‌شود. بر اساس تحقیقات شفاهی، نام شیوو به قرار گرفتن این بندر در دامنه کوه و شیب‌دار بودن مکان آن مربوط

نام عمومی شیبکوه نیز، همچنان به صورت غیررسمی، به کل این نواحی اطلاق می‌شده است. به علاوه مردم منطقه، در تقارن با نام شیبکوه و شیکوه برای سواحل، اصطلاح پشتکوه را برای نواحی کوهستانی مجاور، یعنی جم و ریز و نیز اسیر و گله دار، به کار می‌بردند. هنوز نیز افراد سالخورده، گاه و بی‌گاه، از این دو اصطلاح استفاده می‌کنند (مطالعات میدانی و تحقیقات شفاهی نویسنده).

اصطلاح شیکوبار/شیکووار (šikobār/šikovār) در متون مکتوب دیده نمی‌شود؛ اما در میان مردم ناحیه شیبکوه و نواحی پشتکوهی مجاور آن، کاربردی دیرینه دارد. این جای نام از سه بخش شی و کو و بار یا وار تشکیل شده است و به سواحل و بنادر شیبکوه اشاره می‌کند. شی (šī) که شکل گفتاری شیب است، در گویش‌های محلی این منطقه، به معنای زیر و پایین و دامنه به کار می‌رود. ترکیبات زیر نمونه‌هایی از کاربرد این کلمه است: «شی درخت: زیر درخت»، «شی آمدن: پایین آمدن»، «شی گه: زیر یا پایین کوه» (تحقیقات میدانی). پسوند بار در نام شیکوبار که به معنای بندر و ساحل به کار رفته است، با نام سایر بنادر و سواحل خلیج فارس و اقیانوس هند همچون ملی بار، کاله‌بار، کاتیوار، زنگبار، و دلوار مشابهت دارد. پسوند بار در معنای بندر و ساحل امروزه کاربردی ندارد؛ اما در قرون متقدم، در بیشتر نام‌های مزبور و در شکل عام، دریاوار به کار می‌رفته است؛ بنابراین، هر چند که در منابع مکتوب نشانی از این نام دیده نمی‌شود، وجود آن در نام شیکوبار، نشانه‌ای از قدمت این اصطلاح است.

شیوو (šīvu) روستایی بندری از توابع بخش کوشکنار و شهرستان پارسیان (گاوبندی سابق)، در استان هرمزگان است که در بیست و پنج کیلومتری جنوب شرق گاوبندی و هشتاد کیلومتری غرب بندر لنگه واقع شده است. این جای نام از کلمه شیو که شکل گفتاری کلمه شیب است و پسوند اشاره یا تصغیر [ا] و تشکیل شده است. این نام با

این کلمات و جای‌نام شیف یافت شود، آنگاه ارتباط آن‌ها با سیف هم محتمل می‌شود.

ارتباط احتمالی این یافته‌ها با جای‌نام شیف، مستلزم بررسی نشانه‌های دیگری است. اشتراک لفظی و معنایی شیف با شیو (شیب) را این گونه می‌توان توضیح داد: ۱. هر دو کلمه تک هجایی و تک واژی و تک واکه‌ای (تک مصوتی) هستند. صامت یا همخوان اول (š) و واکه (i) در هر دو یکسان است و صامت‌های پایانی (f, v) هر چند یکسان نیستند، مخرج مشابه دارند. در اصطلاح زبان‌شناسی، هر دو لب و دندانی هستند؛ بدین معنا که در تلفظ آن‌ها، انسداد ناقصی در لب و دندان صورت می‌گیرد (نجفی، ۱۳۹۰: ۵۶؛ باقری، ۱۳۴۷: ۱۱۰)؛ ۲. صامت (v) که در زبان عربی فاقد حرف مستقل است، در نگارش به صورت (ف) درمی‌آید. این بدان معناست که آن دسته از کلمات موجود در زبان عربی که ریشهٔ عربی‌شان مشخص نیست و در آن‌ها حرف (ف) وجود دارد، می‌توانند کلمات دخیل از زبان‌های دیگر باشند؛ ۳. بنابراین اگر شیف را شکل نوشتاری واژه‌ای قدیمی‌تر غیر عربی موجود در گویش‌های محلی فرض کنیم، آن واژه می‌تواند شیو (šiv) باشد.

دو واقعیت جغرافیایی و جغرافیای زبانی این حدس را تقویت می‌کند: نخست اینکه واژهٔ شیو در گویش‌های ایرانی سواحل شیبکوه، جم و ریز، دشتی، تنگستان و دشتستان کاربرد دارد و به عبارتی، مکان شیف در قلمرو کاربردی واژهٔ شیو واقع است. دوم اینکه موقعیت مکانی هر دو بندر شیف و شیو در کنار دریا، احتمال اشتراک لفظی و معنایی آن‌ها را قوت می‌بخشد. بدین ترتیب، این همانی نام شیف با واژهٔ شیو و ارتباط آن با جای‌نام‌های شیو و شیبکوه و شیکوبار مشخص می‌شود. بنابراین شیو (šiv) می‌تواند همان واژهٔ مادری باشد که سه جای‌نام مذکور از آن مشتق شده‌اند. در پرتو این یافته، وجود جای‌نام‌های متفاوت خورشید و خوراشی و خور شیف

است و این معنا با شکل و موقعیت محل، به طور کامل تناسب دارد (تحقیقات میدانی). در مقایسه با تمام ساحل ایرانی خلیج فارس، در اینجا نوار ساحلی به کمترین عرض خود می‌رسد و کوه و دریا به هم نزدیک می‌شوند و حتی در نقاطی، در حد فاصل کنگان و سیراف، برخورد کوه و دریا نوار ساحلی را قطع می‌کند؛ بنابراین، نام شیبکوه تناسبی کامل با چشم‌انداز این بخش از سواحل دارد که مشخص‌ترین ویژگی آن، فاصلهٔ اندک میان کوه و دریاست. پس همچون سیف، شیبکوه در اصل مفهومی جغرافیایی است که به ناحیه ساحلی و هموار منتهی به دریا اطلاق می‌شده است.

همچنین با توجه به کاربرد این واژه‌ها در گفتار مردم ساحل نشین، بررسی آن‌ها نشان می‌دهد که در هجای اول اشتراک لفظی و معنایی دارند. شیو (šiv) و شیب (šib) و شی (šī)، به عنوان سه کلمه، در واقع سه شکل متفاوت یک کلمه در معنای سراسیب، زیر، دامنه، و پایین هستند. کاربرد شیو به جای شیب، ناشی از قاعدهٔ تبدیل صامت (b) به (v)، در گویش‌های ایرانی مناطق جنوبی کشور است. مثال‌های دیگری از این گونه تبدیل، در برخی از تحقیقات زبان‌شناسی وجود دارد (کرد زعفرانلو، ۱۳۸۶: ۱۹۵). البته گستردگی کاربرد سه کلمهٔ مزبور یکسان نیست. کاربرد شیو و شی تا حدودی در همهٔ گویش‌های محلی مناطق جم و ریز، تنگستان، دشتستان و بندر ریگ متداول است؛ در حالی که شیب تنها در نوشتار و گفتار رسمی به کار می‌رود. البته با گسترش گویش معیار، اشکال شیو و شی از زبان افراد جوان‌تر، به جز در محافل دوستانه و خانوادگی، کمتر شنیده می‌شود. بدین ترتیب، آن ریشهٔ مشترک جستجو شده تا اینجا و برای جای‌نام‌های شیو، شیبکوه، شیکوه و شیکوبار، کلمهٔ شیب در زبان معیار و کلمهٔ شیو یا کوتاه شدهٔ آن شی، در گویش‌های ایرانی سواحل شیبکوه است. اگر ارتباطی میان

هر چند که گزارش مشابهی درباره سیف در دست نیست، همانندی غیر مصوت‌های آغازی و پایانی در شیروا و شیو از یک سو و سیراف و سیف از سوی دیگر، می‌تواند گویای معرب شدن شیو به سیف باشد. بقای نام‌های اولیه شیو و شیف نیز، با بقای نام آغازین شیروا در اشکال شیلاو و شیلاف و شیلو، در طول قرون گذشته تا به امروز، درخور مقایسه است (یاقوت، ۱۹۷۹: ۲۹۴/۳؛ آبه کاره، ۱۳۸۷: ۱۲۱؛ تحقیقات شفاهی). به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد شکل گفتاری فارسی شیو (šīv)، به شکل نوشتاری عربی سیف (sīf) تبدیل شده است. در همان حال، به نظر می‌رسد که استمرار کاربرد شفاهی کلمه شیو، هم‌زمان با حفظ شکل نوشتاری عربی شده آن یعنی سیف، شکل آمیخته و دو زبانه شیف (šīf) را وارد متون فارسی، همچون تاریخ و صاف، کرده است (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۸۶). این بدان معناست که شکل عربی شده سیف، در میان فارسی زبانان رواج عام نیافته است. بدین ترتیب، شیف شاهد زنده‌ای بر تحول شیو به سیف به شمار می‌آید.

نتیجه

بررسی و تحلیل گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی و زبان‌شناختی نشان می‌دهد که سیف (sīf) شکل عربی شده واژه پارسی شیو (šīv) بوده است. شیو که خود شکل گفتاری واژه شیب است، در بخش‌هایی از سواحل استان بوشهر و هرمزگان امروزی، در ترکیب با واژه کوه، به صورت اصطلاح شیوکوه (شیکوه، شیبکوه) برای نامیدن سواحل میان کنگان تا نزدیکی‌های لنگه که در نوار باریکی میان دریا و کوه قرار دارند، به کار می‌رود. ارتباط واژه شیو با جای نام‌های شیکوه، شیکوبار، شیبکوه، شیو و شیف از یک سو و این‌همانی خور شیف و خور السیف از سوی دیگر، وجود ارتباط میان شیو و

که نشان دادیم به یک مکان واحد اشاره می‌کنند، توضیح دادنی می‌شود: هر سه تک واژ شید و شی و شیف، اشکال مختلف یا بدخوانی‌هایی از واژه شیو بوده‌اند. بدین ترتیب، با پذیرش فرض‌های فوق، مسئله چگونگی ارتباط میان واژه‌های شیو و سیف مطرح می‌شود.

تبدیل احتمالی میان شیو (šīv) و سیف (sīf) مستلزم آن است که یکی معرب دیگری باشد. اول اینکه از آنجا که نام سیف، برای نخستین بار، در متون عربی ذکر شده است، در صورتی که از ریشه عربی نباشد، ممکن است صورت معرب کلمه‌ای غیر عربی باشد؛ دوم اینکه به دو علت، تنها کلمه شیو می‌تواند صورت پیشینی و غیر عربی سیف بوده باشد: نخست: در متون فارسی و عربی قرن پنجم قمری/یازدهم میلادی به بعد، نام شیو به اشکال نوشتاری مختلفی، در ترکیبات خورشیف و خورشید و خوراشی، به صورت مترادفی برای سیف در ترکیب خور السیف، به کار رفته است (وصاف، ۱۳۳۵: ۱۸۶؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۷؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶۳؛ یاقوت، ۱۹۷۹: ۴۲۳/۲)؛ دوم: بر اساس قاعده معرب شدن اولاً صامت «š» در کلمات فارسی، به طور معمول، در نگارش عربی به «s» تبدیل می‌شود. این قاعده را می‌توان در تعریب نام‌های شاپور، به اردشیر، شوش، شوشتر و اردشیرگان به سابور، بهرسیر و بردسیر، سوس، تستر و سیرجان مشاهده کرد (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۴۵ و ۴۷؛ مقدسی، ۱۳۸۵: ۷۴ و ۷۵). ثانیاً صامت‌های «v» گفتاری یا «b» نوشتاری، در نوشتار عربی، به صامت «f» تبدیل می‌شود. این دو قاعده را یاقوت حموی با ذکر مثالی، از معرب شدن شیروا و شیراب به سیراف، به روشنی نشان داده است: «ثم عربت فقلبت الشین الی السین و الباء الی الفاء فقیل سیراف، والتجار یسمونها شیلاو: پس [نام شیراب/شیروا] معرب شد، شین به سین و باء به فاء تبدیل گردید و سیراف گفته شد و بازرگانان آن را شیلاو می‌خوانند» (یاقوت، ۱۹۷۹: ۲۹۴/۳).

باشد. از طرف دیگر، استقرار مرکزیت آخرین سیف، یعنی سیف مظفر، در ناحیه سیف ادامه کاربرد نام سیف را برای این ناحیه موجب شده است.

شواهد بررسی شده، به مکان‌یابی برخی جای‌نام‌های موجود در محدوده سیف‌ها نیز کمک می‌کند. نخست، بازخوانی گزارش‌های متون جغرافیایی تاریخی بیانگر آن است که سیف صفار کهن‌ترین ناحیه‌ای بوده که به این عنوان خوانده شده و جای آن در محدوده سیف بعدی عماره، در حد فاصل سیراف تا حوالی تنگه هرمز، بوده است؛ دوم، در محدوده سیف‌های صفار و عماره، دژ معروف به حصن ابن عماره یا قلعه دیگدان، ممکن است با دو محل در حوالی لنگه امروزی تطبیق نماید: یکی مکان پیشنهادی تماشک، یعنی قلعه لشتان و دیگری بندر کلات در غرب لنگه. سوم موقعیت باورم، با توجه به تشابه آوایی، در روستای فعلی باورد در شمال لنگه پیشنهاد می‌شود. چهارم در محدوده سیف مظفر، برخی مشابهت‌ها در توصیف موقعیت جغرافیایی در کنار تشابه‌های آوایی، نشان می‌دهد که جای‌نام‌های خورشید، خوراشی، خور السیف و خور سیف مربوط به شهری بندری واحد در ناحیه مرکزی سیف مظفر، در حول و حوش سیف امروزی بوده‌اند؛ بنابراین شهر بندری صقاره، مرکز سیف مظفر نیز بایستی در همین نقطه بوده باشد. البته مکان‌یابی‌های پیشنهادی مزبور، مبتنی بر گزارش‌های مکتوب تاریخی و برخی شواهد زبان‌شناختی و مشاهده‌های کلی موقعیت جغرافیایی بوده و تأیید کامل آن مستلزم بررسی‌های باستان‌شناسانه است.

پی‌نوشت

۱. درباره واژه‌شناسی عربی، از راهنمایی آقای دکتر علی اصغر قهرمانی مقبل، دانشیار گروه ادبیات عرب و

سیف را نشان می‌دهد. به علاوه، نمونه‌های ثبت شده تبدیل جای‌نام‌های پارسی به عربی، امکان تبدیل شیو به سیف را تأیید می‌کند. در زمانی که بر ما معلوم نیست، مدت‌ها پیش از آغاز قرن سوم قمری/نهم میلادی، محتمل است که اصطلاح شیو به واسطه کاربرد آن توسط اعرابی که با مردمان سواحل شیبکوه تماس داشته‌اند، به صورت معرب سیف درآمده است؛ سپس به عنوان مترادفی برای ساحل، در زبان عربی رواج یافته است. این اصطلاح در سده‌های سوم و چهارم قمری/نهم و دهم میلادی، وارد کتاب‌های لغت و برخی از متون جغرافیایی عربی مثل سفرنامه سلیمان سیرافی، مسالک و ممالک اصطخری و صوره الارض ابن حوقل شده و از قرن پنجم قمری/یازدهم میلادی، وارد منابع فارسی همچون فارس نامه ابن بلخی و نزه القلوب حمدالله مستوفی شده است. در همان حال، وجود اشکالی از واژه شیو، در جای‌نام‌های خورشید و خورشید و خوراشی، در متون عربی و فارسی سده‌های هفتم و هشتم قمری/سیزدهم و چهاردهم میلادی، از جمله در معجم البلدان و نزه القلوب، به چشم می‌خورد که فرضیه تحول شیو به «سیف» را تأیید می‌کند.

اصطلاح سیف از نظر مصداقی، تا اوایل سده چهارم قمری/دهم میلادی، به عنوان نامی عمومی برای سواحل شمالی خلیج فارس، از گناوه تا تنگه هرمز، به کار رفته است؛ سپس در فاصله قرون چهارم تا ششم قمری/دهم تا دوازدهم میلادی، به نامی اختصاصی برای ناحیه ساحلی واقع در شمال بوشهر امروزی، یعنی سیف، تبدیل شده است. علت این تحول که پژوهش تازه‌ای را می‌طلبد، ممکن است ناشی از تضعیف کلی نفوذ اعراب ساکن سواحل، در پی زوال اقتدار سیاسی خلافت عباسی از یک سو و تحکیم حکومت‌های مستقل ایرانی از سوی دیگر بوده

اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم، (۱۳۷۳)، ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله ستیری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

اقتداری، احمد، (۱۳۸۹)، خلیج فارس از دیرباز تا کنون، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

باقری، مهری، (۱۳۴۷)، مقدمات زبانشناسی، ج ۱۳، تهران: قطره.

حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۳۴۷)، برگزیده مشترک، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: ابن سینا.

..... (۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م) معجم البلدان، الجزء الثالث، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷)، الصحاح، ج ۴، مصحح احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.

زنکنه، حسن، (۱۳۸۶)، مشروطیت جنوب ایران به گزارش بالیوز بریتانیا در بوشهر، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.

سدیدالسلطنه بندرعباسی، محمدعلی خان، (۱۳۷۱)، سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش؛ مغاص اللثالی و منار اللیالی، تنظیم و تحشیه احمد اقتداری، تهران: جهان معاصر.

سیرافی، سلیمان، (۱۳۸۱)، سلسله التواریخ یا اخبار الصین و الهند، با گردآوری و اضافات ابوزید حسن سیرافی، ترجمه حسین قرچانلو، تهران: اساطیر.

شوارتس، پاول، (۱۳۸۲)، جغرافیای تاریخی فارس، ترجمه کیکوس جهانداری، ج ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

عودی، ستار، (۱۳۶۷)، جلندی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، تهران: بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی.

در مباحث زبان‌شناسی از راهنمایی خانم دکتر فاطمه نعمتی، استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه خلیج فارس، بهره برده‌ام. بدین وسیله، مراتب سپاسگزاری خود را به ایشان ابراز می‌نمایم.

کتابنامه

الف. کتاب‌های فارسی

آبه‌کاره، بارتلمی، (۱۳۸۷)، سفرنامه، ترجمه احمد بازماندگان خمیری، تهران: گلگشت.

آل داود، سیدعلی، (۱۳۷۷)، دو سفرنامه از جنوب ایران، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

ابن بلخی، (۱۳۸۵)، فارسنامه، تصحیح و تحشیه گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.

ابن حوقل، محمد بن علی، (۱۳۴۵)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۷)، جمهره اللغه، ج ۲، بیروت: دارالعلم للملایین.

ابن عباد، اسماعیل، (۱۴۱۴)، المحيط فی اللغه، پژوهشگر: محمدحسن آل یاسین، ج ۸، بیروت: عالم الکتب.

ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغه، ج ۳، مصحح عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

الازکوی، سرحان بن سعید، (۱۹۸۰)، تاریخ عمان المقتبس من کتاب کشف الغمه الجامع الاخبار الامه، پژوهشگر عبدالمجید حسیب القیسی، مطابع سجل العرب. [نقل از وثوقی: ۱۳۸۰]

ازهری، ابو منصور محمد بن احمد، (بی تا)، تهذیب اللغه، ج ۱۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- . فسایی، میرزا حسن، (۱۳۶۷)، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- . قهرمانی مقبل، علی اصغر، (۱۳۹۳)، بحر فارس و خلیج فارس فی المصادر العربیه القدیمة. بوشهر: دانشگاه خلیج فارس.
- . لسترنج، گای، (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- . مستوفی قزوینی، حمدالله، (۱۳۶۲)، نزهه القلوب، تصحیح گای لیسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- . مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، (۱۳۸۵)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: کوش.
- . نجفی، ابوالحسن، (۱۳۹۰)، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، ج ۱۱، تهران: نیلوفر.
- . وثوقی، محمدباقر، (۱۳۸۰)، تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس، شیراز: دانشنامه فارس.
- . وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی، (۱۳۳۸)، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار؛ تاریخ وصاف، به اهتمام محمدمهدی اصفهانی، تهران: ابن سینا.
- . یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (بی‌تا)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت: دار بیروت.

مقالات

- . کرد زعفرانلو کاموزیا، عالیه و فاطمه نعمتی، (۱۳۸۶)، «برخی فرایندهای واجی در گویش دلواری»، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، س ۱۶ و ۱۷، ش ۶۳ و ۶۴، ص ۱۸۱ تا ۲۰۷.



محدوده تقریبی سیف‌ها در کرانه شمالی خلیج فارس

نقشه ناهمواری‌های ایران <https://fa.wikipedia.org/wiki>، نویسنده جای‌گذاری مکان‌ها را با استناد به <https://maps.google.com> انجام داده است..